

درد خودبینی از دیدگاه مولوی

کورس کریم پسندی؛ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس
karimpasandi@iauc.ac.ir

چکیده

قوی ترین و بدترین رذیله اخلاقی در دستگاه فکری مولوی، درد خودبینی است. مولوی درد خودبینی را مانع خدایینی، حجابِ شهود حقیقت، موجب تفرقه و پریشانی، منشأ همه تباهی ها و ویرانی های روحی و اخلاقی می داند. در نقطه مقابل، پرهیز از درد خودبینی را باعث تقویت حس نوع دوستی، معطر شدن روح آدمی و حصول معرفت حق می شمارد. این مقاله، به واکاوی و تبیین درد خودبینی در آثار مولوی می پردازد و نیز سیری است در عبارات و اشارات تأمل برانگیز این عارف از خود رسته و به خدا پیوسته درباره چستی درد خودبینی، منشأ و سرچشمه درد خودبینی، عوارض درد خودبینی، اثرات پرهیز از درد خودبینی، راه شناخت درد خودبینی، عوامل درمان کننده درد خودبینی، و این که انسان ها باید با درمان درد خودبینی، درد خدایینی در دل حاصل کنند تا به سر منزل مقصود رهنمون گردند.

واژگان کلیدی: مولوی، شعر، درد، خودبینی

مقدمه

درد، در مکتب عرفانی مولوی، نیرویی نهفته در درون است که شور و شوق در باطن سالک طلب به وجود می آورد و باعث حرکت و سیر و سلوک او می شود که معادل وادی طلب قرار می گیرد. البته مولوی این درد را «نه با پای سیر بلکه با بال طیر» در عوالم معنوی و عرفانی با تمام وجود احساس کرده و حاصل و نتیجه تجربیات روحی و معنوی خود را با بیانی رسا و شیوا و با اندیشه آفرینشی خود، در اختیار مشتاقان و دردمندان راه حق قرار داده است. از این رو مولوی، در جای جای آثار و اشعار خود تکرار و تاکید بر درد دارد؛ زیرا درد «در انسان اندیشه طلب بر می انگیزد تا مست و شوریده وار آن چه را در این طلب، مطلوب اوست، بجوید، روز و شب نیاساید و در جستجوی کمال از پای ننشیند». (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۶۷)

هین مزن تو از ملولی، آه سرد درد جو و درد جو و درد، درد

(مولوی، ۱۳۶۳/۶/۴۳۰۴)

درد، در نگاه کلی مولوی بر دو نوع است: «یکی درد متعالی و برین که صاحب این درد، دچار دغدغه حقیقت می شود، و دیگر درد نازل و فرودین که صاحب آن دغدغه مسائل نازل نفسانی را دارد.» (زمانی، ۱۳۸۹: ۳۲۹)

دردهای متعالی و برین، مانند درد عشق، درد طلب، درد فراق، درد دین، درد خدا طلبی، درد دل، درد اشتیاق و ... که نردبان کمال، مایه رستگاری و پیرو مراد سالک می باشد و همین درد است که او را به کمال می رساند. مولوی در طلب درد حقیقی می سوزد و می نالد و آن را لازمه عاشقی می داند؛ زیرا این «انسان است که دغدغه بازگشت به عالم دیگر را دارد، درد عرفانی دارد، درد بازگشت به سوی حق و به سوی خدا را دارد، درد مناجات و وصال حق را دارد.» (مطهری، ۱۳۸۵: ۶۶) از این رو خطاب به سنایی می گوید:

ای سنایی عاشقان را درد باید درد کو بار جور نیکوان را مرد باید مرد کو
این نداری خود ولیکن گر تو این طالبی را آه سرد و اشک گرم و چهره های زرد کو
(مولوی، ۱۳۷۲: ۲۱۹۹)

دردهای نازل و فرودین، مانند درد خودبینی و خودپرستی، درد حرص، درد دنیا پرستی و درد صورت گرایی که محل هلاکت و تباهی است؛ زیرا نشیب درد فرودین، شیئی بی فراز است و انسان را به خاک مذلت و تباهی می افکند و دواى درد فرودین، خاک گور است و بس:

نیستش درد فراق و وصل، هیچ بند فرع است او، نجوید اصل هیچ
احمق است و مرده ماومنی کزغم فرعش، فراغ اصل نی
(مولوی، ۱۳۶۳/۴/۱۸۶۸-۱۸۶۷)

البته ناگفته نماند که مولوی در آثار خود به درد سومی نیز اشاره می کند و آن، درد فیزیکی و جسمانی است که سیستم زیستی و بیولوژیکی بدن انسان در طول زندگی ناگزیر از برخورد با این عوامل است. اما آن چه مهم است این که مولوی با نگرش تفسیری و با رویکرد معنادهی به درد جسمانی، آن را موجب بیداری و آگاهی می داند؛ زیرا «خود درد، حتی دردهای جسمانی و عضوی، نعمت است، احساس است، آگاهی و بیداری است و ...» (مطهری، ۱۳۸۵: ۶۱)

مولوی دردهای فیزیکی و جسمانی را جزوی از زندگی و واقعیت حیات می داند و بدین طریق بدان معنا می دهد و انسان باید از آن در راه تعالی و کمال خود بهره گیرد تا این درد ظاهری و جسمانی، رهبر او به سوی منشا درد و آفریننده درد (خداوند) باشد؛ همان گونه که در کتاب فیه ما فیه آمده است: «به وقت درد دندان و درد گوش و درد چشم و تهمت و خوف و نایمنی، همه او را خوانند به سر و اعتماد دارند که می شنود و حاجت ایشان روا خواهد کرد...» (مولوی، ۱۳۹۰: ۱۷۹) و باز می گوید:

چشم سختش اشک ها باران کند منکران را درد، الله خوان کند
(مولوی، ۱۳۶۳/۶/۴۶۹۰)

اما آن چه در این مقاله مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت، درد خودبینی و خودپرستی است که عواملی هم چون؛ علم و دانش، عبادت و طاعت، حسب و نسب، حسن و جمال، مال و ثروت، مقام و منصب باعث به وجود آمدن آن می شوند.

با توجه به این که عالمان علم اخلاق با تالیف کتاب هایی هم چون؛ رسائل اخوان الصفا و خُلتان الوفا، تهذیب الاخلاق، اخلاق ناصری، احیاء علوم الدین، المحجۀ البیضاء، جامع السعادات، و معراج السعاده و ... اذعان دارند که قوی ترین و بدترین بیماری اخلاقی یک انسان، درد خودبینی و تکبر است و هر انسانی به نحوی از انحاء، گرفتار این رذیله اخلاقی می باشد و باید نسخه درمانی برای آن پیدا کند.

حال در این مقاله برآنیم با توجه به اهمیت موضوع، و شایع بودن این مرض نفسانی آن را به عنوان یک درد نازل درونی انسان، به روش تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه ای از دیدگاه تعلیمی - معرفتی مولوی بررسی کنیم. هدف نویسنده از این مقاله آن است که انسان ها در عصر حاضر که جلوه های خودبینی به وفور در لایه های مختلف جامعه و به اشکال گوناگون وجود دارد؛ با پیروی از رهنمودها و راهکارهای سازنده مولوی، درد خودبینی را از وجود خود بزدايند و به موازات آن، خدابینی، دگربینی، تواضع و فروتنی در درون حاصل کنند:

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست بوسه بر خاک کف پای زخود بیزار زن
(انصاری، ۱۳۴۴: ۴۳)

درباره پیشینه این پژوهش باید گفت با توجه به بررسی های انجام شده مقاله ای مستقل با عنوان «درد خودبینی از دیدگاه مولوی» تألیف نشده است؛ فقط در بعضی منابع به صورت پراکنده، مطالبی عنوان شده است.

درد خودبینی چیست؟

درد خود بینی و خودخواهی از آفات سهمگین اخلاقی و شخصیتی می باشد که «عبارت از ظن کاذبی است به نفس در استحقاق مرتبه بی که مستحق آن نباشد.» (ابن مسکویه، ۱۳۸۱: ۲۳۷) خودبینی «خودخواهی و در خود نگرستن است که مغایر با خدابینی است.» (سجادی، ۱۳۸۱: ۳۷۴) و در واقع دشمنی با خداوند است، زیرا کبریا و عظمت، تنها سزاوار خداوند است و بس. از این رو، خداوند در قرآن کریم در مذمت و نکوهش انسان های خودبین می فرماید: «كَذٰلِكَ يَطۡعِبُ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ قَلۡبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ، هُمۡ چنان مَهر می نهد الله بر دل هر متکبر گردنکش» (غافر/۳۵) این رذیله اخلاقی، یک سلسله واکنش های روحی و رفتاری را برای شخص خودبین به همراه می آورد؛ زیرا «بزرگ ترین بیماری که در روح مردمان جای دارد و هرکس آن را به دیده اغماض می نگرد و هیچ کس درصدد علاج آن بر نمی آید، این است که همه معتقدند که هر فرد، به حکم طبیعت، خود را دوست دارد و بنابراین دلبستگی به خود در خور سرزنش نیست؛ ولی همین افراط در دوست داشتن خود، سرچشمه همه خطاهاست. از این رو کسی که در دام خودخواهی گرفتار است درباره راستی و خوبی و زیبایی داوری نادرست می کند و همواره در این گمان است که باید خود را برتر از حقیقت بشمارد.» (افلاطون، ۱۳۶۷: ۲۱۶۶)

از طرف دیگر رذیله اخلاقی خودبینی «اعظم حجابی است آدمی را از وصول به مرتبه فیوضات، و بزرگ تر پرده ای از برای انسان از مشاهده جمال سعادات.» (نراقی، ۱۳۸۴: ۲۲۶) از این رو اکثر شاعران در آثار خود آن را در شمار دردهای نازل نفسانی به حساب می آورند؛ به طوری که حافظ شیرازی، درد خودپرستی را موجب غفلت و بی خبری از حقیقت عشق می داند؛ زیرا «در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند، و خود را ایثار عشق کند.» (همدانی، ۱۳۷۰: ۹۷) از این رو عشق و عاشقی را موجب رهایی از درد خودپرستی می داند:

با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خودپرستی
(حافظ، ۱۳۷۲: ۴۳۵)

حال با بررسی و مطالعه آثار مولوی، خصوصاً مثنوی معنوی در می یابیم که درد خودبینی، صفتی نکوهیده و مذموم است؛ و «این اندیشه که شیر مرد واقعی و آن کس که می تواند انسان کامل خوانده شود کسی است که خود را بشکند و از خودی خود رهایی یابد، از همان آغاز مثنوی هرگز از خاطر مولانا خارج نشده است.» (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۵۵) از این رو می گوید:

سهل شیری دان که صاف ها بشکند شیر آنست آن که خود را بشکند
(مولوی، ۱۳۶۳/۱/۸۶)

در روزگار مولوی، جلوه های خودبینی انسان ها بیشتر در قدرت گرایی، آوازه جویی و دعوی بزرگی و سری داشتن در فقه و دانش (هم چون بلعم با عور)، پایه و جاه (هم چون فرعون) که وجهه و اعتبار موهوم اجتماعی را برای آنان به ارمغان می آورد، مجال رشد می یافت. حال مولوی ابیات زیبایی در نقد درد خودبینی فرعون و فرعون صفتان تاریخ بشر دارد که در خور توجه است:

تو آنا ربُّ همی گویی به عام	غافل از ماهیتِ این هر دو نام
ربِّ بر مربوب کی لِرزان بود؟	کی آنادان بند جسم و جان بود؟
نک انما مائیم رسته از انا	از آنای پُر بلای پُر عنا
آن انایی بر تو ای سگ شوم بود	در حق ما دولت محتوم بود
گر نبودت این انایی کینه کش	کی زدی بر ما چنین اقبال خوش
شکر آن کزدار فانی می رهیم	بر سر این دار پندت می دهیم

(همان، ۵/۴۱۳۳/۴۱۲۸)

مولوی با بهره‌گیری از تعالیم قرآنی و اسلامی، درد خودبینی را زهری کشنده توصیف می‌کند که نوشنده آن، به تباهی و نابودی کشیده می‌شود؛ از این رو قوی‌ترین و بدترین رذیله اخلاقی را درد خودبینی می‌داند که در درون هر یک از آدمیان به انحاء مختلف و در قالب مقام و منصب، مال و ثروت، علم و دانش، زیبایی ظاهری و ... مجال ظهور پیدا می‌کند:

علتی بتر زبندار کمال
 از دل و از دیده ات بس خون رود
 نیست اندر جان تو ای ذو دلال
 تا ز تو این مُعجبی بیرون رود
 علت ابلیس اناخیری بُدست
 وین مرض، در نفس هر مخلوق هست
 (مولوی، ۱/۱۳۶۳/۳۲۱۶-۳۲۱۴)

ابلیس، واضع درد خودبینی

خداوند در قرآن کریم در آیات متعدد، از جمله آیه ۱۱۶ از سوره طه، ۳۱ از سوره حجر و ۵۰ از سوره الکهف، به تمرد و سرکشی ابلیس از سجده بر آدم (ع) سخن می‌گوید؛ از این رو اکثر مفسرین قرآن در تفسیر آیات فوق، ابلیس را واضع درد خودبینی معرفی می‌کنند. ابلیس به خاطر خودبینی و خودخواهی بر حضرت آدم (ع) سجده نکرد و گفت: من از آتشم و آدم از خاک. در قرآن آمده است:

«مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.» (اعراف/۱۲)

همچنین مولوی که پرورش یافته مکتب قرآنی و اسلامی است با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی، ابلیس را پشاهنگ متکبران و خودبینان معرفی می‌کند و عقیده دارد که رئیس المتکبرین، یعنی شیطان معلون در طریق حق، خارهای وساوس و اوصاف ذمیمه زیادی گسترده است و «شیطان سنت بدی برای آدمیان نهاد. او سنت تکبر و خودبینی را وضع کرد و زان پس اکثر آدمیان بر آن نهج رفتار کردند و فرجام بدی یافتند.» (زمانی، ۱۳۹۰: ۵۳۸)

چون برین ره خار بنهاد آن رئیس
 یعنی این غم بر من از غدر وی است
 هر که خست او، گفت: لعنت بر بلیس
 غدر را آن مقتدا سابق پی است
 بعد از او، خود قرن بر قرن آمدند
 جملگان بر سنت او پا زدند

(مولوی، ۵/۱۳۶۳/۱۹۵۵-۱۹۵۳)

از این رو مولوی، سبب و علت گمراهی ابلیس را درد خودبینی و تکبر می‌داند؛ زیرا خودبینی «حجابی عظیم است میان وی و میان حق تعالی و از این، همه اخلاق زشت تولد کند، و از همه اخلاق نیکو بازماند.» (غزالی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۵۳) بنابراین می‌گوید:

زلفت آدم ز اشکم بود و باه
 لاجرم او زود استغفار کرد
 و آن ابلیس از تکبر بود و جاه
 وین لعین از توبه استکبار کرد
 (مولوی، ۵/۱۳۶۳/۵۲۱-۵۲۰)

منشأ و سرچشمه درد خودبینی

مولوی مقام و منصب، مال و ثروت را دو عامل قوی می‌داند که کوره تکبر آدمیان را شعله‌ور و پررونق نگه می‌دارد و بر کبکبه و شکوه ظاهری او می‌افزایند و درون او را از خود بینی و تکبر می‌آکنند:

کبر زان جوید همیشه جاه و مال
 کین دو دایه، پوست را افزون کنند
 که ز سر گین است گُلخن را کمال
 شحم و لحم و کبر و نخوت آکنند

(مولوی، ۱۳۶۳ / ۵ / ۱۹۴۷-۱۹۴۸)

از این رو مولانا، منشأ و ریشه درد خودبینی و تکبر را ناشی از غفلت از جوهر حقیقت و توجه به ظواهر دنیوی؛ مانند مال و مقام می‌داند. ریشه درد خودبینی در غفلت از حقیقت است؛ درست مانند یخی که از آفتاب غافل است. اگر یخ همنشین حرارت خورشید شود به ماده‌ای سیال مبدل می‌گردد. همین‌طور اگر اهل تکبر خود را در معرض شمس حقیقت قرار دهند از انجماد روحی و فکری بیرون می‌آیند و روحی روان و سیال پیدا می‌کنند:

این تکبر از نتیجه پوست است جاه و مال آن کبر را از آن دوست است
این تکبر چیست؟ غفلت از لباب منجمد، چون غفلت یخ ز آفتاب
(همان، ۱۹۴۱-۱۹۴۰)

مولوی یکی دیگر از سرچشمه‌های درد خودبینی را تملقات و ستایش‌های بی‌جای اطرافیان می‌داند که باعث به وجود آمدن درد خودبینی و ازدیاد آن می‌شود؛ زیرا «ستایش و مدح، خودپسندی را پرورش می‌دهد و این صفت در آغاز کار ضعیف است؛ ولی پس از تکرار و انتشار مدح، حس تکبر و عجب نفسانی قوت می‌گیرد و گاه تا به دعوی‌های خدایی نیز می‌کشد». (فروزانفر، ۱۳۸۱، ج ۲: ۷۴۰) همان‌گونه که فرعون، بر اثر تملق، گستاخانه ادعای خدایی می‌کرد و می‌گفت: «انا ربکم الاعلی». (نازعات/۲۴)

سجده خلق از زن و از طفل و مرد زد دل فرعون را رنجور کرد
گفتن هر یک خداوند و مالک آن چنان کردش زوهمی مَنهتک
که به دعوی الهی شد دلیر ازدها گشت و نمی شد هیچ سیر
(مولوی، ۱۳۶۳/۱۵۵۷-۱۵۵۵)

مولانا یکی دیگر از سرچشمه‌های درد خودبینی را ناشی از نقصان عقل می‌داند؛ زیرا این بیماری سبب می‌شود «که ما نادانی خود را دانایی بشماریم و هنگامی هم که هیچ نمی‌دانیم در این گمانیم که همه چیز می‌دانیم و به سبب این پندار، کاری را که نمی‌دانیم، به جای آن که به اهل فن واگذار کنیم، خود انجام می‌دهیم». (افلاطون، ۱۳۶۷: ۲۱۶۶) بنابراین می‌گوید:

کفر و فرعون‌ی هر گبر بعید جمله از نقصان عقل آمد پدید
بهر نقصان بدن آمد فرج در نبی که ما علی‌الاعمی حرج
(مولوی، ۱۵۴۱/۲/۱۳۶۳-۱۵۴۰)

مولوی یکی دیگر از سرچشمه‌های خودبینی را ناشی از بی‌دردی می‌داند. مولوی عقیده دارد بی‌دردی، انسان را وا می‌دارد که مدعی مقام خدایی شود و راهزن طریق انبیاء و اولیاء گردد؛ البته این درد، هیچ ربطی به آن چه معادل وجع و آلم در زبان عربی است ندارد؛ بلکه «مقصود آمادگی روحی انسان است برای پذیرفتن امور ذوقی و حقایق روحانی و چیزهایی که می‌تواند انگیزه کارهای اساسی شود و نیروی حرکت سالک به سوی مقصود گردد». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۵۶۰) از این رو انسان بی‌درد، مانند فرعون، کوس خدایی می‌زند؛ زیرا وجود موهوم و مجازی خود را وجود حقیقی می‌انگارد و بی‌نیازی و استغنا نشان می‌دهد:

گر سر فرعون را درد بُدی و بلا لاف خدایی کجا در دهدی آن عنود
(مولوی، ۱۳۷۸: ۸۸۷)

و باز می‌گوید:

آنکه او بی‌درد باشد رهزنی است زآنکه بی‌دردی اناالحق گفتنی است

(مولوی، ۱۳۶۳/۲/۲۵۲۱)

عوارض درد خودبینی

مضرات تعلق به خود و خودبینی از جمله موضوع‌های مهمی است که کم و بیش در متون اخلاقی - عرفانی در باب آن سخن گفته شده است؛ زیرا در بند خود بودن، مانع عروج انسان به سوی کمال مطلق است که «خوف و

حجاب از خودی خیزد و امن و وصول از بی خودی». (رازی، ۱۳۷۹: ۱۷۱) انسانی که هنوز در قید خویش و تمنیات نفسانی خویش است و از آن به درنیامده، گرفتار درد خودبینی است. از این رو مولوی، عوارض متعددی برای درد خودبینی ذکر می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها موارد زیر می‌باشد:

- درد خودبینی، مانع خدایینی است؛ از این رو «تا از خودپرستی فارغ نشوی خداپرست نتوانی بودن... و تا از خود بنگریزی به خود در نرسی؛ و اگر خود را در راه خدا نبازی و فدا نکنی مقبول حضرت نشوی...» (همدانی، ۱۳۷۰: ۲۵) بنابراین مادام که انسان به درد خودبینی گرفتار است خدایین نخواهد شد؛ هرگاه درد خودبینی در انسان رو به کاستی نهد آن یار حقیقی را خواهد دید:

کین مَنی از وی رسد دم مرا پس ورا بینم، چو این شد کم مرا
(مولوی، ۱۳۶۳/۱/۲۱۹۷)

سعدی نیز خودبینی را مانع خدایینی می‌داند و می‌گوید:

بزرگان نکردند در خود نگاه خدایینی از خویشان بین مخواه
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۲۰۰۵)

- درد خودبینی، منشأ همه تباهی هاست که «راه سالک را در سلوک می‌بندد و او را از رسیدن به مقامات و حالاتی که به کمال انسانی منتهی می‌شود باز می‌دارد.» (گوهرین، ۱۳۶۸، ج ۹: ۱۴) از این رو مولوی درد خودبینی و «من» و «مای» را منشأ همه تباهی‌ها و ویرانی‌های روحی و اخلاقی می‌داند که انسان در برابر حضرت حق از خود نشان می‌دهد:

در من و ما، سخت کردستی دو دست هست این جمله خرابی از دو هست
(مولوی، ۱۳۶۳/۱/۳۰۱۲)

- درد خودبینی و تکبر، موجب تفرقه و پریشانی هست؛ زیرا خودبینی «مانع بود از آن که حق قبول کند از دیگران؛ تا قومی که بدین صفت باشند، اندر مسائل دین مناظره نمی‌کنند، چون حق بر زبان یکی پیدا آید، آن دیگری را کبر بر آن دارد که انکار کند و قبول نکند.» (غزالی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۵۶) از این رو خودبینان در غفلت از حق، مرده‌اند؛ اما در کذب و دروغ‌گویی افرادی زنده و فعال به شمار می‌آیند:

از تکبر جمله اندر تفرقه مُرده از جان، زنده اندر مخرقه
(مولوی، ۱۳۶۳/۴/۲۰۳۳)

- درد خودبینی، سبب غم‌های جانکاه است. مولوی منشأ و خاستگاه غم و اندوه را، درد خودبینی می‌داند که از طوفان «من» و «مای» برخاسته است که سبب تباهی عمر انسان می‌شود:

این همه غم‌ها که اندر سینه هاست از بخار و گرد بود و باد ماست
(همان، ۲۲۹۶/۱)

اثرات پرهیز از درد خودبینی

- پرهیز از رذیله اخلاقی خودبینی، سبب می‌شود تا انسان همه را دوست بدارد. مولوی معتقد است همه دشمنی‌ها از خودبینی ناشی می‌شود. کسی که از خودش بیرون بیاید، همه مردم را من خودش خواهد شمرد. در اینجاست که شخص، دوست دار بشریت می‌شود و از جنگ و ستیز دست بر می‌دارد. البته باید اذعان داشت شخصیت نوع دوستی مولوی، در سراسر آثارش مشهود است؛ زیرا «دوستی برای او عین حیات و در واقع عین روح بود. بدون دوستی، انسان در ظلمت خودی می‌ماند. این چیزی بود که انسان را از خودی می‌رهاند، او را طاهر می‌کند، از خود نگری می‌رهانید و غیرنگری را برای او وسیله‌رهایی از خودی - که اوج حیات حیوانی بود - تعلیم می‌نمود.» (زرین کوب، ۱۳۹۱: ۲۷۲) بنابراین مولوی می‌گوید:

هر که بی من شد، همه من‌ها خود اوست دوست جمله شد، چو خود را نیست دوست

آینه بی نقش شد، یابد بها زان که شد حاکی جمله نقش ها
(مولوی، ۱۳۶۳/۵/۲۶۶۶-۲۶۶۵)

- پرهیز از درد خودبینی، باعث معطر شدن روح می شود؛ زیرا رهیدن از خود و ترک خودبینی «روح عارف را که آماده بازگشت به عالم روحانی خویش است، در دنیای جسم که زندان و اسارتگاه اوست تدریجاً از هر چه باطل است می گسلد، از هر چه توقف در آن برای روح متضمن تنزل در مراتب مادون انسانی است جدا می کند، به او پر و بال آسمان پوی برای پرواز به ماورای عالم انسانی می دهد و او را - پله پله تا ملاقات خدا- مجال عروج و کمال می بخشد». (زرین کوب، ۱۳۹۱: ۲۵۹) از این رو مولوی می گوید:

هین روش بگزین و ترک ریش کن ترک این ما و من و تشویش کن
تا شوی چون بوی گل با عاشقان پیشوا و رهنمای گلستان

(مولوی، ۱۳۶۳/۵/۳۳۵۰-۳۳۴۹)

- اجتناب از درد خودبینی، باعث حصول معرفت حق است؛ از آن رو «خود را به خود خود بودن دیگر است و خود را به معشوق خود بودن دیگر، خود را به خود خود بودن خامی بدایت عشق است، چون در راه پختگی، خود را نبود و از خود برسد آنگاه او را فرا رسد». (غزالی، ۱۳۶۸: ۳۴)

از این رو مولوی عقیده دارد وقتی انسان، هستی مجازی و من کاذب خود را نفی کند و از درد خودبینی و زوائد برجسته آن دست بکشد به معرفت هستی حقیقی نائل خواهد شد؛ زیرا انسان «تا همزه تردد و هستی خود را حمزه وار از خودی خود حذف نکند از بئر تاریک خودبینی که چاه طبیعت و نفس است نرهد». (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۰۷) بنابراین انسان باید به مصداق کلمه شریفه «لا اله الا الله» ابتدا همه معبودهای آفل را از قبیل اسم و رسم و جاه و مال و شهوات حیوانی و تفاخر به علم و طاعت را که از مظاهر خودپرستی و خودبینی می باشد نفی کند تا به معبود حقیقی برسد:

این سخن خایی دراز از بهر چیست؟ گفت مطرب: زان که مقصودم خفی است
می رسد اثبات، پیش از نفی تو نفی کردم تا ببری زاثبات بُو
در نوا آرم به نفی این ساز را چون بمیری، مرگ گوید راز را

(مولوی، ۱۳۶۳/۶/۷۲۲-۷۲۰)

راه شناخت درد خودبینی
ممكن است سالک در میانه راه و یا حتی ابتدای راه به کشف و ذوقی برسد و حقیقتی را در یابد و بلافاصله گمان کند که حتماً به انتهای راه رسیده است. این غرور و کمی جنبه، او را دچار خودبینی می کند.

حال مولوی راه شناخت درد خودبینی را، امتحان الهی می داند؛ زیرا «بسیار می شود که آدمی ادعای خالی بودن از کبر را می کند، بلکه خود نیز چنان گمان می کند ولی چون وقت امتحان می رسد. معلوم می شود که این مرض در خفایای نفس او مضمحل است». (نراقی، ۱۳۸۴: ۲۳۲) بنابراین هیچ کس در این جهان، بی امتحان نمی ماند؛ نه ناقصان و نه کاملان. هرکس در مرتبه خویش امتحان می شود: «او لایرون انهم یفتنون فی کل عام مره او مرتین ثم لایتوبون و لاهم یدکرون». (توبه/۱۲۶) حال مولوی عقیده دارد امتحان پشت امتحان است، و بلعم باعور و ابلیس ملعون که به طاعت و عبادت، خودبین و مغرور شده بودند و خود را کامل می پنداشتند در آخرین امتحان الهی، خوار و زبون و رسوای عام و خاص شدند:

امتحان بر امتحان است ای پدر هین به کم تر امتحان، خود را مخر
بلعم باعور و ابلیس لعین ز امتحان آخرین گشته مهین

(مولوی، ۱۳۶۳/۳/۷۴۷-۷۴۶)

عوامل درمان کننده درد خودبینی

هر انسانی برای درمان اساسی یک درد جسمانی و عضوی، باید به سراغ عوامل و ریشه های آن برود؛ زیرا «انسان عاقل پس از آگاهی به ماهیت درد و رنج و آگاهی از خاستگاه آن، باید طالب رهایی از درد باشد.» (دوپاتن، ۱۳۸۵: ۲۴۵)

بیماری های اخلاقی از جمله، درد خودبینی نیز به یقین همین گونه است؛ باید ریشه یابی شود، آنگاه ریشه ها را بخشکانیم، باید دریابیم که «بشر طالب چیست و درد و درمان او چیست؟ یعنی می خواهیم ببینیم مولوی در این باره چه گفته و برای دردهای بی درمان درونی بشر چه چاره اندیشیده است. مولوی سالیان دراز عمر خود را صرف تحقیق و غور در بررسی همین مسائل کرده و حل این مشکلات را عالی ترین هدف انسان و مهم ترین فرایض بشری دانسته است.» (همایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۹۱)

حال مولوی عوامل درمان کننده درد خودبینی را موارد ذیل می داند:

- عشق ربانی، دافع درد خودبینی است. مولوی عقیده دارد که نوشیدن شراب سبحانی عشق و محبت ربانی، خودبینان خُرده گیر را از درد خودبینی و غرور نجات می دهد؛ زیرا «در تصوف عاشقانه، مهم ترین مساله، ترک خودخواهی و اتصاف به اوصاف کرم است که آن هم در پرتو سلوک عشقی حاصل می شود.» (سروش، ۱۳۷۹: ۴۲) از این رو مولوی می گوید:

در ده ای ساقی یکی رطلی گران خواجه را از ریش و سبَلت وارهان
 نخوتش بر ما سبالی می زند لیک ریش از رشک ما بر می کند
 مات او و مات او و مات او که همی دانیم تزویرات او
 از پس صدسال آنچ آید از او پیر می بیند مُعین مو به مو

(مولوی، ۱۳۶۳/۶/۲۰۲۵-۲۰۲۲)

- درد خودبینی خودبینان بر اثر مصاحبت با نیکان، امکان اصلاح دارد؛ زیرا یکی از راه های درمان درد خودبینی «عمل سالک و جهد و کوشش اوست در رهایی از این درد سهمناک با پیروی از راهنمای های مراد و مرشد راهدان خود.» (غزالی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۱۵) از این رو کسی که دچار درد خودبینی است اگر با جان الهی و نیکان روزگار دمساز شود، خودبینی اش مبدل به خدایینی می شود:

این همه اوصافشان نیکو شود بد نماند چون که نیکو جو شود
 گر مَنی گننده بود همچون منی چون به جان پیوست، یابد روشنی

(مولوی، ۱۳۶۳ / ۶ / ۱۲۵-۱۲۴)

- مولوی یکی دیگر از عوامل درمان کننده درد خودبینی را، تواضع و فروتنی می داند؛ زیرا تواضع «عبارت است از شکسته نفسی، که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببندد و لازمه آن، کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند. و مداومت بر آن ها اقوی معالجه است از برای مرض کبر». (نراقی، ۱۳۸۴: ۲۳۷) بنابراین لازم است که انسان از اطاعت خاکساران درگاه حضرت حق رخ بر متابد؛ زیرا در غیر این صورت، دچار درد خودبینی می شود و راه هدایت را گم می کند:

سایه طوبی بین و خوش بخسپ سربنه در سایه بی سرکش بخسپ
 ظل دلت نفسه خوش مضجعی ست مستعد آن صفا را مهجعی ست
 گر از این سایه روی سوی منسی زود طاغی گردی و ره گم کنی

(مولوی، ۱۳۶۳/۴/۳۳۴۷-۳۳۴۵)

- مولانا یکی دیگر از عوامل درمان کننده درد خودبینی را، سماع عارفانه می داند. او معتقد است وقتی که مردان حق، از دست خود نگری و انانیت خود می رهند، دست افشانی می کنند؛ زیرا «وجد و سماع او و

اشتغالش به شعر و رقص و موسیقی او را قدم به قدم از تعلقات خودی جدا می کند و برای عروج به لقاء ربّ آمادگی می دهد». (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۸)

رقص آن جا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت برکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند رقص اندر خونِ خود مردان کنند
(مولوی، ۱۳۶۳/۳/۹۶-۹۵)

توصیه مولانا درباره درد خودبینی

مولوی در سراسر آثار خود؛ خصوصاً مثنوی معنوی، حکایت ها و داستان ها و تمثیلات زیبایی در نقد و نفی درد خودبینی بیان می کند و آن را از شمار رذایل اخلاقی می داند؛ زیرا درد خودبینی «از مهلکات است و هیچ یک از آدمیان از آن به دور نیست» (فیض کاشانی، ۱۳۷۹، ج: ۶، ۳۵۶) با این وجود مولوی، تنها در یک مورد آن را روا و جایز می داند و آن هم تکبر در برابر فرومایگان هوی پرست است:

ای تواضع برده پیش ابلهان وی تکبر برده توپیش شهان
آن تکبر برخسان خوب است و چُست هین مرو معکوس، عکسش بندِ توست
(مولوی، ۱۳۶۳/۴/۲۲۲۶-۲۲۲۵)

حال مولوی شهوات نفسانی و لذّات جسمانی مانند، مال و ثروت، مقام و منصب را باعث مستی و خودبینی می داند. در نتیجه به انسان توصیه می کند از شهوات و لذّات به اندازه نیاز و در حدّ کفاف بهره مند گردد تا گرفتار درد خودبینی نشود و از سیر به سوی معالی روحی و معنوی بازپس نماند:

همچنین هر شهوتی اندر جهان خواه مال و خواه جاه و خواه نان
هر یکی زینها تو را مستی کند چون نیابی آن، خُمارت می زند
این خُمار غم، دلیل آن شده ست که بدان مفقود، مستی ات بُده ست
جز به اندازه ضرورت، زین مگیر تا نگردد غالب و، بر تو امیر
(همان: ۲۲۶۰/۳-۲۲۵۷)

توصیه دیگر مولوی بر این که انسان به درد خودبینی مبتلا نشود این است که همواره اصل خود را فریاد آرد «که چه بوده ای در اصل، و چه خواهی شد، بعد از مرگ...» (طوسی، ۱۳۶۰: ۹۶) تا خودبین و متکبر نشود:

کِرْمَکِی و از قَدَر آکنده ای طُمطُرَاقِی در جهان افکنده ای
از مَنی بودی، مَنی را واگذار ای آیاز آن پُوستین را ییاد دار
(مولوی، ۱۳۶۳/۵/۱۸۵۶-۱۸۵۵)

نتیجه گیری

از این بحث می توان این گونه نتیجه گرفت:

- درد خودبینی، قوی ترین و مدموم ترین درد درونی انسان است که مانع خدابینی و عروج انسان به سوی کمال مطلق است.
- مولوی مقام و منصب، مال و ثروت را دو عامل قوی می داند که باعث افزایش خودبینی انسان می شود.
- مولوی منشأ درد خودبینی را ناشی از غفلت از جوهر حقیقت، تملّقات و ستایش های بی جای اطرافیان، نقصان عقل و بی دردی می داند.
- پرهیز از درد خودبینی، سبب تقویت حس نوع دوستی، معطر شدن روح آدمی و حصول معرفت حق می شود.
- راه شناخت درد خودبینی، امتحان الهی است.

- مولوی در یک مورد خودبینی را جایز می شمارد؛ آن هم خودبینی در برابر انسان فرومایه هوی پرست است.
- مولوی عوامل درمان کننده درد خودبینی را عشق الهی، هم نشینی با نیکان، تواضع و فروتنی و سماع عرفانی می داند.
- مولوی از آن جایی که عارف از خود رسته و به خدا پیوسته بود؛ در نهایت به انسان توصیه می کند از عواملی که باعث ایجاد خودبینی می شود، پرهیز کنند و با درمان درد خودبینی، درد خدا بینی در دل حاصل کنند تا به شهود حقیقت دست یابند.

کتاب نامه

۱-قرآن کریم.

- ۲-ابن مسکویه رازی، احمد بن محمد. ۱۳۸۱. *تهذیب الاخلاق*. ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- ۳-افلاطون، ۱۳۶۷. *دوره آثار افلاطون*. ترجمه محمد حسن لطفی. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- ۴-افلاکی، شمس الدین احمد. ۱۳۶۲. *مناقب العارفین*. جلد اول. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب.
- ۵-انصاری، خواجه عبدالله. ۱۳۴۴. *کشف الاسرار و عده الابرار (تحریر میبیدی)*. به اهتمام علی اصغر حکمت. چاپ اول. تهران.
- ۶-حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. ۱۳۷۲. *دیوان غزلیات*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ دوازدهم. تهران: صفی علیشاه.
- ۷-دوپاتن، آلن. ۱۳۸۵. *تسلی بخشی های فلسفه*. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- ۸-رازی، نجم الدین. ۱۳۷۹. *مرصاد العباد*. به اهتمام محمد امین ریاحی. چاپ هشتم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹-زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۹۱. *پله پله تا ملاقات خدا*. چاپ سی و دوم. تهران: علمی.
- ۱۰-_____ ۱۳۹۰. *سرنی*. چاپ سیزدهم. تهران: علمی.
- ۱۱-_____ ۱۳۸۳. *صدای بال سیمرغ*. چاپ چهاردهم. تهران: سخن.
- ۱۲-_____ ۱۳۸۹. *نردبان شکسته*. چاپ چهارم. تهران: سخن.
- ۱۳-زمانی، کریم. ۱۳۹۰. *شرح جامع مثنوی معنوی*. چاپ نوزدهم. تهران: اطلاعات.
- ۱۴-_____ ۱۳۸۹. *میناگر عشق*. چاپ سوم. تهران: نی.
- ۱۵-سجادی، سید جعفر. ۱۳۸۱. *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. چاپ ششم. تهران: طهوری.
- ۱۶-سروش، عبدالکریم. ۱۳۷۹. *قمار عاشقانه شمس و مولانا*. چاپ چهارم. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- ۱۷-سعدی شیرازی. ۱۳۷۲. *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ چهارم. تهران: خوارزمی.
- ۱۸-شفیعی کدکنی، محمد رضا. ۱۳۸۳. *منطق الطیر*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات. چاپ اول. تهران: سخن.
- ۱۹-طوسی، خواجه نصیرالدین. ۱۳۶۰. *اخلاق ناصری*. مجتبی مینوی و حیدری. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- ۲۰-غزالی طوسی، ابوحامد محمد. ۱۳۸۳. *کیمیای سعادت*. به کوشش حسین خدیو جم. چاپ یازدهم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱-غزالی طوسی، احمد. ۱۳۶۸. *سوانح العشاق*. تصحیح هلموت ریتر. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۲-فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۸۱. *شرح مثنوی شریف*. جلد دوم. چاپ دهم. تهران: زوآر.
- ۲۳-فیض کاشانی، ملامحسن. ۱۳۷۹. *المحجّه البیضاء*. ترجمه عبدالعلی صاحبی. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۴-گوهرین، سید صادق. ۱۳۶۸. *شرح اصطلاحات تصوف*. جلد نهم. چاپ اول. تهران: زوآر.
- ۲۵-مطهری، مرتضی. ۱۳۸۵. *انسان کامل*. چاپ سی و هفتم. تهران: صدرا.
- ۲۶-مولوی بلخی، جلال الدین محمد. ۱۳۹۰. *فیه مافیه*. توضیح کریم زمانی. چاپ اول. تهران: معین.
- ۲۷-_____ ۱۳۷۸. *کلیات شمس تبریزی*. تصحیح فروزانفر. چاپ اول. تهران: پیمان.
- ۲۸-_____ ۱۳۶۳. *مثنوی معنوی*. تصحیح نیکلسون. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- ۲۹-نراقی، ملااحمد. ۱۳۸۴. *معراج السعاده*. چاپ اول. قم: قائم آل محمد.

- ۳۰- همایی، جلال الدین . ۱۳۷۴. *مولوی نامه*. جلد دوم. چاپ هشتم. تهران: هما.
- ۳۱- همدانی، عین القضاة. ۱۳۷۰. *تمهیدات*. تصحیح عقیف عسیران. چاپ دوم. تهران: منوچهری.

